

دونالد کال روس پی‌تی
دکتر امیر حسین آریان پور

نخه پرداز ناگام موتسارت



هنرآفرین انسانی است مولد. نیروی تولید خود را به جامعه عرضه می‌دارد. مزد می‌خواهد تا کالایی خریدارگیر یا خدمتی خریدارپسند بیافریند. اما همه جامعه‌های بزرگ گذشته و اغلب جامعه‌های بزرگ کنونی با وجود وحدت ظاهری خود، دستخوش تقسیم و تبعیض‌اند. در مقابل اکثر مردم که به دشواری نیازهای حیاتی خود را برآورده می‌کنند، گروهی اندک‌شمار در ناز و نعمت به سر می‌برند و می‌توانند یا از سر تفتن یا برای نمایش نفوق اجتماعی خود، کالاها و خدمات‌های هنری را پذیرا شوند. بنابراین بسیاری از هنرآفرینان حتی آنان که از میان توده مردم برخاسته‌اند و زرق و برق و کر و فر و امر و نهی خداوندان زور و زر را خوش ندارند، از روی درماندگی یا به انگیزه فزون‌جویی، همچون گل آفتاب گردان، به خورشید قدرت رو می‌کنند.

پس از عصر نوزایش ساخت طبقه‌ای جامعه‌های اروپایی اندکی به سستی گرایید. ولی هنوز زود بود که هنرمند از زیر چتر حمایت فرادستان بیرون رود. از این رو هنرمندان آزاده‌ای چون ولف گانگ آمادئوس موتسارت که آقای اشراف را نمی‌خواستند، کمابیش آزادانه زیستند - و چه سخت زیستند!

معلمی درجه اول به‌شمار می‌رفت و با عرضه کردن هنرهای خود به بزرگان اروپای سده هیجدهم، نان و آبی به دست می‌آورد، در سال ۱۷۵۶ صاحب پسری به نام ولف گانگ آمادئوس^۲ شد و خود آموزش او را برعهده گرفت. هرچه را بایسته می‌دانست، به او یاد داد، مخصوصاً علم و فن موسیقی را.

ولف گانگ در زالتس‌بورگ^۳ به دنیا آمد. فرقی با بچه‌های دیگر نداشت. مانند همه کودکان سالم، زودیاب و پرشور و پویا بود و از بازی و بازی‌گوشی لذت‌وافر می‌برد. با این وصف عامل‌های گوناگون - که البته همه آن‌ها بر ما معلوم نیستند - دست به دست دادند و باعث شدند که او در پهنه موسیقی به سرعت پیش رود و حتی از خواهر بزرگ خود پیش افتد. بی‌گمان یکی از این عامل‌ها، آموزش‌های درنگ‌ناپذیر پدر هنرمندش بود.

چنان نام‌ور بی‌هنر چون بود؟

که آموزگارش فریدون بود.

در سه سالگی به نواختن کلاوی به^۴ یعنی پیانوی کهن دست زد. در پنج سالگی به ویولون زدن پرداخت. پیش از آن که خواند و نوشت بیاموزد، آهنگ‌سازی آغاز کرد. از شش سالگی به بعد آهنگ‌هایی ساخت که برای موسیقی‌شناسان، درخور توجه بودند. در هفت سالگی با کنسرت‌های خود مردم را به شگفتی افکند. در نه سالگی با نواختن کلان‌ترین و پیچیده‌ترین اورگ اروپا، هلندیان را مسحور کرد. در چهارده سالگی به دستور پاپ، عنوان «شهباز» (شوالیه) یافت.

پدرش از پروردن هنر فرزند بی‌نمون خود دمی باز نمی‌ایستاد. معمولاً او و خواهرش را به شهرهای بزرگ اتریش و کشورهای اروپایی دیگر می‌برد و به یاری آن دو، در برابر مزدی اندک، برای بزرگان اروپا مجلس موسیقی ترتیب می‌داد.

ولف گانگ آمادئوس کوچک در اعلان‌های موسیقی آن دوره با توصیف‌هایی هیجان‌انگیز به جامعه معرفی می‌شد. مثلاً:

«آخرین کنسرت پسرکی که هنوز به سال هفتم عمر نرسیده است. برای شما کلاوی سون^۵ و ویولون و کلاوی به می‌نوازد. با نواختن پیانویی که کلیدهایش را با پارچه پوشانیده‌اند، شگفتی می‌آفریند. با کلاوی سون و اورگ بدیهه‌نوازی می‌کند.»

موسیقی‌دستان و حتی موسیقی‌پیشگان از توانایی هنرمند نویاوه به اعجاب می‌افتادند. گفته، ادب آفرین و دانش‌پژوه بلندآوازه آلمانی در چهارده سالگی چنان از یکی از کنسرت‌های

موتسارت خردسال تأثیر برداشت که حتی در پیری هم از یاد آن به شور می آمد. یکی دیگر از این کنسرت‌ها که در دربار فرانسه برپا شد، اشراف آن کشور را ناگزیر کرد که با وجود نخوت شدید خود، صمیمانه او را گرمی دارند. در همین کنسرت بود که ولف گانگ آمادئوس لغزید و بر زمین افتاد. بی درنگ دختر کوچکی که بعداً به نام ماری آن توانست، ملکه فرانسه شد، به یاری او شتافت. ولف گانگ هم به عنوان سپاس‌گزار، به او وعده داد که در بزرگی، او را به همسری برخواهد گزید!

از آغاز زندگی خدای موسیقی بود. هر آهنگی به گوشش می‌رسید، عیناً در خاطرش می‌ماند، و هر نوع ابزار موسیقی را با اندکی تمرین، ماهرانه به کار می‌برد و می‌توانست ساعت‌های پیاپی صوت‌ها را با یک‌دیگر بیامیزد و بدیهه‌سازی کند.

چهارده ساله بود که او را به واتیکان بردند تا یکی از آوازهای دینی را که کلیسا بر آن حرمتی عظیم می‌نهاد و نوت آن را از موسیقی‌پیشگان نهان می‌داشت، بشنود. هنگامی که به خانه بازگشت، به آسانی سراسر آن آهنگ را به یاد و به روی کاغذ آورد. پدرش از این کار نگران شد، زیرا هر کس که این گونه آهنگ‌ها را از کلیسا می‌ربود، مورد تکفیر قرار می‌گرفت و به زندان می‌افتاد. ولی پاپ چون از آن خبردار شد، چنان به او رحم کرد که نوجوان را در سلک شهسواران کلیسا درآورد.

سال‌های کودکی ولف گانگ در سفر گذشت. با پدر و خواهرش از کشوری به کشوری می‌رفت و در جریان سفرهای ملال‌آور خود، همواره آهنگ می‌ساخت و به این شیوه، از رنج راه می‌کاست. در سن پانزده خدایند نه سنفونی و نه اوپرا بود، و در فاصله پانزده سالگی و بیست و یک سالگی در دشوارترین حوزه‌های موسیقی طبع آزمود و استادی مسلم خود را به اثبات رسانید. زندگی او سراسر با موسیقی آمیخته بود، و این سخن نغز جلال‌الدین درباره او راست می‌آمد:

این علم موسیقی بر من چون شهادت است

چون مؤمنم، شهادت و ایمانم آرزوست

با این همه ولف گانگ آمادئوس موتسارت آسایشی نداشت. در آن زمان خوانندگی و نوازندگی و آهنگ‌سازی کارهایی کم‌درآمد بودند. موسیقی‌پیشگان برای معیشت خود راهی جز این نداشتند که به خدمت شاهان یا اشراف درآیند و مانند دلقکان، آنان را سرگرم کنند.

دربار اتریش به موتسارت اعتنا نمی‌نمود، زیرا بسیاری از موسیقی‌آفرینان درباری از سر رشک، از او بدگویی می‌کردند و حتی به نوازندگان رشوه می‌دادند تا ساخته‌های او را درست نوازند. از این گذشته، موتسارت جوان به خود و هنرش ارجح می‌نهاد و در برابر هر گونه تحقیر واکنش نشان می‌داد. در یک مورد امپراتور اتریش - هنگری از دیدن یکی از اوپراهای او دهان

به خرده گیری گشود و گفت: «اوپرای تو نواهای زائد دارد.» بی درنگ موتسارت بر آشفت و با جسارت پاسخ داد: «اوپرای من درست همان اندازه نوا دارد که باید داشته باشد!»
 ضرورت زندگی، موتسارت را به دستگاه اسقف اعظم زالتس بورگ کشانید. این اسقف اشرافی با موتسارت مهربان نبود و اصرار می ورزید که شخصیت استوار او را درهم شکنند. از این رو هنرمند بی چاره را مجبور می کرد که در برابر ناهار و شام و حقوق سالانه ای که از پنج هزار ریال در نمی گذشت، به هر گونه امر و نهی تن در دهد و با پیشخدمت ها و آشپزهای او همسفره شود.

طبع پرشور موتسارت با این وضع نمی ساخت. باور داشت «که حیف باشد روح القدس به سنگ بانی». پس به زودی با مخدوم متفرعن خود در افتاد و خدمتش را ترک گفت و از آن پس کوشید که دیگر به خدمت اشراف در نیاید و با برگزاری کنسرت های عمومی، نان خود را در آورد. این هم کاری آسان نبود.

در بجهوجه جوانی زناشویی کرد و پدر کودکانی چند شد. همسر او، کونس تانت سه^۶ از خانواده ویر^۷، موسیقی آفرین معروف بود. موتسارت در آغاز به خواهر کونس تانت سه مهر می ورزید و همسری او را می خواست. اما محبوبه بی وفایی نمود. موتسارت هم بنا بر مدلول، «بوی گل را از که جویم؟ از گلاب»، به خواهر او روی آورد.

کونس تانت سه مانند عضوهای دیگر خانواده خود، اهل موسیقی بود. ولی از خانه داری و فرزند پروری چیزی نمی دانست، و از این بالاتر، توان ثنایی کافی نداشت. بدین سبب چند تن از فرزندان متعدد او به عرصه رشد نرسیدند.

زن و شوهر هنرمند به دشواری چرخ زندگی خانواده بزرگ خود را می گردانیدند. چندان تنگ دست بودند که حتی گاهی از عهده تهیه سوخت خانه خود بر نمی آمدند و از شدت سرما، از کار آهنگ سازی و سازنوازی بازمی ماندند. معمولاً در چنین موردها دست بانوی خود را می گرفت و به رقص والس می پرداخت تا کمی گرم شود و بتواند کار خود را دنبال کند.

با این همه هرگز در راه هنر آفرینی سست یا نومید نشد. می دانست که نابرده رنج، گنج میسر نمی شود و رخش باید تا تن رستم کشد. با همان شوقی که در کودک کی به موسیقی داشت، پیوسته آهنگ سازی می کرد و خستگی نمی شناخت. معمولاً حتی تا لحظه شروع هر کنسرت سرگرم آهنگ سازی بود. از این رو به خلق شش صد آهنگ نایل آمد، و در هر یک از کنسرت های خود آهنگ هایی جدید به موسیقی دوستان عرضه داشت.

از کنسرت های موتسارت در وین و پراگ و شهرهای بزرگ دیگر پولی هنگفت به دست می آمد. ولی از آن پول هنگفت، فقط مبلغی ناچیز بدو می رسید. بسیاری از صاحبان و مدیران سالون های کنسرت در پرتو وجود موتسارت بر مکتب دست یافتند، در همان حال که

خود او در ژرفنای فقر می زیست و حتی گاه به گاه به دوستان خود نیازمند می شد.

با وجود ناشادی هنرمند بزرگ، بیش تر اثرهای او شادی انگیزند. اما اثرهایی درد آور مانند مرثیه ای که برای یکی از اشراف به نام وال زنگ^۸ ساخته است، نیز دارد. گفتنی است که این وال زنگ مردی آهنگ دزد بود، و آهنگ هایی را که موسیقی آفرینان به سفارش او فراهم می آوردند، ساخته خود معرفی می کرد!

موسیقی موتسارت از موسیقی همزمانان او پخته تر و پرداخته تر است. از لحاظ صورت یا برونه، به موسیقی اشرافی آن عصر می ماند. اما از لحاظ محتوا یا درونه، از موسیقی آن عصر برتر است. بسیاری از اثرهای او مخصوصاً اوپراهایی که در بازپسین دهه عمر ساخته است، نمودار گرایشی ضد اشرافی است. در این اثرها از پایگاه طبقه فرودین جامعه به اشراف می نگرد و زندگی آنان را به زبان کمدی باز می گوید و تمسخر می کند. هجو زندگی اشرافی که در اوپرای دون جووانی^۹ و «نی لیک جادویی» و اوپراهای بسیار دیگر به طور نامستقیم و به کنایه صورت گرفته است، در اوپرای «عروسی فیگارو» صراحت دارد. از این رو «عروسی فیگارو» که اثری واقع گرای است و ناروایی های زندگی اشرافی را نشان می دهد و ارتش بازی و جنگ پردازی را به ریشخند می گیرد، از سانسور ایمن نماند.

پیش از آن که نظام دیرسال زمین داری با ضربت قاطع انقلاب کبیر فرانسه شکست بردارد، ولف گانگ آمادئوس موتسارت درگذشت. در سال ۱۷۹۱ بر اثر فشار شدید کار یا به قولی، بر اثر زهری که یکی از بدخواهانش بدو خوراند، از پای درآمد. تنها سی و پنج سال عمر کرد. در این سی و پنج سال از آوارگی و گرسنگی و بیماری و وام داری در رنج مداوم بود. همواره از فرادستان جامعه تحقیر و تبعیض و اجحاف دید و هیچ گاه از رشگناکی و دشمنی موسیقی پیشگان مصون نماند. با این وصف هرگز خود را بناخت و به چاپلوسی و دریوزگی تن درن داد. با سختی و تلخی زیست، اما هنری شیرین و آرام بخش آفرید.

پهلوانان میدان موسیقی، خود را بدو مدیون دانسته اند و به شدت او را ستوده اند: هنوز نوجوانی بیش نبود که هایدن^{۱۰} به پدر او گفت: «پسر شما بزرگ ترین موسیقی آفرینی است که جهان به خود دیده است.»

شوپن^{۱۱} زیر نفوذ او بود و در بستر مرگ خواستار شد: «به یاد من نغمه های موتسارت را بنوازید!»

بتهوون^{۱۲} بزرگ در آهنگ های او ژرف کاوی کرد. برامس^{۱۳} او را غول، غول جهان موسیقی خواند. واگنر^{۱۴} مغرور در برابر اثرهای او سر به کرنش فرود می آورد. هیچ موسیقی آفرین بزرگ غربی از نشئه حیات بخش موتسارت بی نیاز و برکنار نبوده

است. حتی سرودهای دل‌پذیر شوبرت^{۱۵} و شومان^{۱۶} و اوپراهای واقع‌گرای وردی^{۱۷} و آهنگ‌های خوشی که اش تراوس^{۱۸} برای رقص والس تنظیم کرده است، از هنر والای موتسارت الهام گرفته‌اند.

هنرآفرین از این است مولد. نیروی تولید خود را به جامعه عرضه می‌دارد. مزد می‌خواهد تا کالایی خریدارگیر یا خدمتی خریدارپسند بیافریند. اما همه جامعه‌های بزرگ گذشته و اغلب جامعه‌های بزرگ کنونی با وجود وحدت ظاهری خود، دستخوش تقسیم و تبعیض‌اند. در مقابل اکثر مردم که به دشواری نیازهای حیاتی خود را برآورده می‌کنند، گروهی اندک‌شمار در نازونعمت به سر می‌برند و می‌توانند یا از سر تفنن یا برای نمایش تفوق اجتماعی خود، کالاهای و خدمات‌های هنری را پذیرا شوند. بنابراین بسیاری از هنرآفرینان حتی آنان که از میان توده مردم برخاسته‌اند و زرق و برق و کروفر و امرونی‌های خداوندان زر و زور را خوش ندارند، از روی درماندگی یا به انگیزه فزون‌جویی، همچون گل آفتاب‌گردان، به خورشید قدرت رو می‌کنند.

پس از عصر نوزایش ساخت طبقه‌ای جامعه‌های اروپایی اندکی به سستی گرایید. ولی هنوز زود بود که هنرمند از زیر چتر حمایت فرادستان بیرون رود. از این‌رو هنرمندان آزاده‌ای چون ولف گانگ آمادئوس موتسارت که آقایی اشراف را نمی‌خواستند، کما بیش آزادانه زیستند - و چه سخت زیستند!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- | | |
|---------------------|---------------|
| 1. Leopold Mozart | 11. Chopin |
| 2. Wolfgang Amadeus | 12. Beethoven |
| 3. Salzburg | 13. Brahms |
| 4. Clavier | 14. Wagner |
| 5. claviçon | 15. Schubert |
| 6. Constanze | 16. Schumann |
| 7. Weber | 17. Verdi |
| 8. Walsegg | 18. Strauss |
| 9. Don Giovanni | |
| 10. Hydn | |